سرزمینی بین دو نهر/ دورنمایی از جغرافیای فرهنگی کوفه در آستانه قیام حسینی

پدید آورنده : ابوالفضل هادی منش ، صفحه 20

کوفه در گذرگاه تاریخ

کوفه در لغت به معنای «توده ریگ» و «ریگ زار» است. گفته اند کوفه را به این دلیل به چنین نامی خوانده اند که مردم به آن روی آوردند و در آن مانند توده بزرگی از ریگ به هم پیوستند.

کوفه شهری است در بین النهرین با پیشینه ای دور و باستانی بر کرانه رود فرات. گویا کوفه پیشتر قصبه ای بوده و در زمان خلافت عمر به شهر تبدیل شده است و شهر شدن آن با بصره همزمان بوده و در سال 17 هجری روی داده است. این شهر به دلیل وجود دانشمندان بسیار همواره در بلاد عراق به سرزمین ادب و دانش معروف بوده است. از جمله افتخارات این شهر مسجد کوفه است که چون ستاره ای بر پیشانی شهر می فروزد و دارای اعمال، مقام ها و اماکن مقدسه زیادی است.

حَبّه عُرَنی می گوید:

«نزد مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نشسته بودم که مرد عربی نزد امام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! زاد و توشه راهم را آماده کرده ام و می خواهم به زیارت بیت المقدس بروم و اکنون نزد شما برای خداحافظی شرفیاب شده ام. امیرالمؤمنین(علیه السلام) به او فرمود: زاد و توشه ات را واگذار! بر تو باد به زیارت همین مسجد و به مسجد کوفه اشاره نمود و فرمود:

به درستی که این مسجد یکی از مساجد چهارگانه اسلام است و ثواب دو رکعت نماز در آن ده برابر دیگر مساجد است... این مسجد در مکانی است که در آن ابراهیم (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) نماز گزارده اند و هزار پیامبر و هزار جانشین پیامبر در آن نماز برپا داشته اند. عصای موسی (علیه السلام) و درخت یقطین در آن است و از این مکان هفتاد هزار نفر برانگیخته و مبعوث می شوند که بر هیچ کدام آنها حساب روز رستاخیز نیست. اینجا باغی از باغهای بهشت است و سه چشمه جاری بهشت از آن فوران می کند که مؤمنان را پاک می گرداند. اگر مردم می دانستند این مسجد چه فضلی دارد دسته دسته به سویش می آمدند».

ساختار اجتماعی کوفه

کوفه به دلیل سکونت قبایل، اقلیت ها و قومیت های مختلف دارای ساخت اجتماعی فرهنگی پیچیده ای بود. برای شناخت چهره واقعی این شهر و مردم شناسی آن، ابتدا بایستی از چند بعد به ساختار آن نگاه انداخت:

1. اقلیت های دینی

در کوفه اقلیت های گوناگونی زندگی می کردند از جمله آنان یهودیان، مسیحیان، صابئیان (ستاره پرستان) و مجوسیان. یهودیان در دوران خلافت عمر از مدینه و حجاز به کوفه تبعید شدند و در آنجا سکنی گزیدند. مسیحیان نیز از تَغلَب و نَجران بدان جا آمده و سکونت اختیار کردند. آنان نیز در دوران خلفاء راشدین به ویژه عثمان به کوفه راه یافتند.

حضور یهود و نصارا سهم مهمی در مخدوش شدن فرهنگ اسلامی مردم کوفه داشت. چرا که دشمنی ریشه دار و فتنه انگیزی یهودیان و بی بندوباری مسیحیان ضربه مهلکی به فرهنگ اسلامی شهر زد. آن گونه که نوشته اند ولید بن عقبة در دوران فرمانداری خود در کوفه که در زمان عثمان این حکم به او تفویض شده بود به آسانی شراب و گوشت خوک در اختیار آنان قرار می داد و حتی یکی از آنان را برای اداره مسجد کوفه برگزیده بود.

صائبیان و مجوسیان نیز از سوی دیگر بر این گونه مشکلات دامن می زدند.

2. فرق اسلامی

پس از درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرقه های عقیدتی زیادی در بین مسلمانان به وجود آمد که عمدتا منحرف بود و سردمداران آنها برای حفظ منافع شخصی خود این فرقه ها را به وجود آورده بودند. هر از چند گاهی منفعت طلبی و یا قرائت نوینی از دین، سبب ظهور مکتبی جدید می شد و زمزمه ای تازه و سخنی جدید در بین مسلمانان شیوع پیدا می کرد. این فرقه ها به قرار زیر بودند:

الف) خوارج: بزرگ ترین و سرسخت ترین این فرق خوارج بودند. آنان پس از بازگشت امام از جنگ صفین به وجود آمدند. آنها حکمیت را در جنگ صفین باطل انگاشته و آن را حقی فقط از آن خداوند به شمار آوردند و شعار لا حُکْم اِلاّ لِلّه سر دادند. از جمله سرشناسان این فرقه اشعث بن قیس کندی، مسعر بن فدکی تمیمی و زید بن حصین طایی بودند.

ب) مرجئه: آنان خود به چند فرقه دیگر تقسیم می شدند که خوارج هم جزو آن بودند. مرجئه خوارج، مرجئه جبریة، مرجئه خاصة و مرجئه قدریة. آنان پس از شهادت امام علی (علیه السلام) ظهور یافتند و نه علی (علیه السلام) را قبول داشتند و نه بنی امیه را. آنان کسی را که مرتکب گناه کبیره شود هم چنان مؤمن می انگاشتند بر خلاف خوارج که او را کافر می نمودند. این مسئله سبب می شد تا آنها سیاست خود را بر سکوت بنا نهاده و حاکمی را که گناهی کبیره مرتکب شده بود هم چنان واجب الاطاعة بدانند.

ناگفته پیداست که این اندیشه شوم تا چه اندازه به بنی امیه در رسیدن به اهدافشان یاری می کرد زیرا آنان هرگز حاکم خود را به خاطر گناهش مورد مؤاخذه قرار نمی دادند.

در این بین گروهها و دسته های دیگری نیز وجود داشتند که عقاید آنان به صورت رسمی شناخته شده نبود و بهتر است از آنها به اسم «هوادار و هواخواه» نامبرده شود. گروههایی چون امویان و ناصبی ها که هواداران معاویه و یا عثمانی مسلک هایی بودند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قاتل عثمان می انگاشتند و از اموی ها و عثمانی ها طرفداری می نمودند.

3. قومیت ها

به دلیل موقعیت سوق الجیشی کوفه، این سرزمین رفته رفته به نقطه مهم و استراتژیکی در جنگ ها بدل شد و به دلیل لشگرکشی ها و رویارویی های زیاد، سربازان، اسرا و برده های زیادی از ملیت ها و قومیت های مختلف در کوفه زندگی می کردند. از مهم ترین گروه های قومی می توان به این قومیت ها اشاره کرد:

الف) ترکان دارای موقعیت مشخصی در کوفه بودند.

ب) کردها تعداد آنها قابل توجه بود اما از جایگاهی در کوفه برخوردار نبودند.

ج) پارسیان جمعیت آنها نسبت به دیگر اقوام بیشتر بود تا جایی که گفته اند حدود نیمی از جمعیت کوفه را تشکیل می دادند.

د) رومیان پس از پارسیان جمعیت آنها از همه بیشتر بود و قابل توجه بودند.

ه ) سریانیان این اقوام پس از فتح عراق توسط مسلمانان در کوفه سکونت یافتند و عمدتا از جندی شاپور، حرّان و نصیبین بودند.

و) آشوریان ساکنان قدیم بین النهرین بودند که هم چنان در این سرزمین ها حضور داشتند.

با نگاهی گذرا به این اقوام به خوبی تشتت فرهنگی کوفه در آن دوران مشخص می شود چرا که هر کدام از این قومیت ها فرهنگ و تمدنی خاص خود داشتند که با فرهنگ اسلامی کوفیان فاصله زیادی داشت.

4. قبایل و عشیره ها

اعراب از دیرباز زندگی قبیله ای داشته اند و بسیاری اعراب امروز نیز هم چنان به زندگی قبیله ای پایبند بوده و حفظ عشیره و قبیله خود را از افتخارات خویش می دانند. هفت قبیله بزرگ در کوفه آن روز اقامت داشت که قلمرو اقامت هر یک مشخص بوده و همین قلمرو، کوفه را به هفت بخش مجزا و یا هفت محله تقسیم کرده بود. هر یک از این قبایل به همراه هم پیمانان و بستگان سببی خود در این محله ها زندگی می کردند که به شرح زیر است:

الف) قبیله کنانة و هم پیمانانش از احابیش که از هواداران حکومت مرکزی بودند.

ب) قبیله قضاعة که به همراه دیگر عشیره هایی چون: غسان، بجیلة، خثعم، کنده، حضرموت و ازد زندگی می کرد.

ج) قبیله مذحج به همراه حِمیَر، هَمْدان و هم پیمانان آنها که با حکومت مخالف بودند و گاه با آنان درگیر می شدند.

د) قبیله تمیم به همراه قبیله رباب و هم پیمانان خود.

ه) قبیله اسد به همراه غطفان، ضبیعة، تغلب، نمر و معارب.

و) قبیله طیّ که از یمن آمده بودند.

ز) قبیله ایاد با قبایل عبد شمس و عکّ که اهل هجر و حمراء بودند.

این قبایل نیز در برخورد با حکومت مرکزی مواضع گوناگونی داشتند و هر یک به نحوی یا طرفداری می نمودند و یا مخالفت.

این مسئله سبب بروز درگیری ها و اصطکاک هایی بین کوفیان با حاکمیت می شد. از این رو همواره کوفه در نابسامانی های گوناگون در شرایط و مواضع مختلف به سر می برد که حادثه کربلا از این دست به شمار می رود.

5. اختلاف طبقاتی

هر جامعه ای وقتی تشکّل می یابد افراد و طبقات به تناسب وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود به طبقات گوناگونی تبدیل می شوند و هر یک به تناسب دستیابی به منابع قدرت و ثروت طبقه ای را به خود اختصاص می دهند. هرم طبقات در جامعه کوفه آن دوران به این شرح بود:

الف) طبقه اعیان و اشراف: آنان بیشتر سران قبایل و بزرگان کوفه بودند که از موقعیت اجتماعی ویژه ای برخوردار بودند.

ب) طبقه کارگزاران: این طبقه را معمولاً فرماندهان نظامی، مأموران جمع آوری مالیات و خزانه دارها تشکیل می دادند. آنان افرادی بودند که به نوعی در دستگاه مسئولیتی داشتند و نظم و تدبیر امور بر عهده آنها بود.

ج) مستمری بگیران: طبقه آنان را سربازان، خدمتکاران و کارمندان جزء تشکیل می دادند که نام آنها در دفتر بیت المال ثبت شده بود و ماهانه حقوق ثابتی را دریافت می نمودند.

د) کارگران و کسبه: آنان صاحبان مشاغل آزاد، کارگران و کشاورزان بودند و در واقع قشر آسیب پذیر محسوب شده و زندگی ساده ای داشتند. آنان پیوسته از زورگویی مأموران حکومتی در رنج بوده و مجبور بودند برای ادامه کسب و کار؛ زورگیری و رشوه گیری آنان را تحمل نمایند.

دشمنی معاویه با مردم کوفه

سیاست معاویه بر این بنا نهاده شده بود که مردم کوفه را مورد فشار قرار دهد. چرا که او آنان را تربیت یافتگان مکتب علی (علیه السلام) می انگاشت. او این سیاست را از دوران خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دنبال می کرد. نوشته اند پس از جنگ صفین مردی از اهالی کوفه با شترش به دمشق می رفت. مردی شامی از اهالی دمشق مدعی شد که این شتر ماده از آن من است. مرد کوفی نپذیرفت. آنان برای حل دعوا نزد معاویه رفتند. مرد شامی گفت این شتر ماده از آن من است و در حضور معاویه 50 نفر شهادت دادند که شتر ماده بوده و برای مرد دمشقی است. مرد کوفی با تعجب می گفت: «اما این شتر نر است!» ولی گوش کسی بدهکار نبود. وقتی او متوجه توطئه آنان شد گفت: «من از این مردم و این محکمه در شگفتم که چطور شتر نر را ماده می بینند».

معاویه او را به کناری کشید و دو برابر قیمت شتر را به او پرداخت کرد و گفت: «نزد علی (علیه السلام) برو و به او بگو که من با یکصد هزار مرد جنگی به سوی اش خواهم آمد که هیچ یک تفاوت شتر نر را از شتر ماده نمی دانند».

نمایی از عملکرد کارگزاران کوفه پس از خلافت امام علی (علیه السلام)

مردم کوفه در طی دو دهه پس از شهادت امام علی (علیه السلام) وقایع ناگوار و فجایع بزرگ و بدعت های بسیاری در دین دیدند که در اعتقادشان بی تأثیر نبود.

پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) کوفه از خود چهره دیگری به نمایش گذاشت. در سال های پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمانداری کوفه به انسان های معلوم الحالی رسید:

1. مغیرة بن شعبة

او منافقی سرشناس، مسلمانی ظاهری، و مزدوری نمک پرورده خلفا و معاویه و از قاتلان حضرت زهرا (علیهاالسلام) بود. مغیره از جمله تئوری سازان سبّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز به شمار می رفت. او روزی بر بالای منبر مسجد کوفه نشسته بود که زبان به دشنام علی (علیه السلام)گشود. حجر بن عدی یار دلدار علی (علیه السلام) در مسجد حضور داشت. از فراخنای جان نعره ای کشید و گفت: «هیچ می دانی به چه کسی توهین می کنی؟! تو که مال مردم را به زور می گیری! اموال مردم را از آنان می ستانی و به تمجید از ستمکاران و گناهکاران می پردازی!» سپس جمعی حدود سی نفر در مسجد به تأیید سخن او برخاستند و مغیره به ناچار سکوت اختیار کرد.

معاویه برای تحقق اهدافش با بهره مندی ابزاری از برخی صحابه مانند او احکام، تفسیر آیات و بسیاری دیگر از معارف اسلامی را تحریف می کرد. او افزون بر جعل حدیث، آیات قرآن را آن گونه که می خواست تأویل می کرد و چون از چهره هایی بود که در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیده شده بود، گاه سخنانش در نزد مردم پذیرفته می شد.

2. زیاد بن ابیه

زیاد پس از مغیره به فرمانداری کوفه دست یافت. او نیز از دشمنان خونخوار امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. وی به سرکوبی حجر بن عدی پرداخت و به معاویه نوشت: «اگر به عراق نیاز داری برای سرکوبی حجر فکری بکن». زیاد بهانه ای از حجر و یارانش به دست آورد آن گاه شهادتی دروغین علیه او از هفتاد نفر از کوفیان گرفت و او را گردن زد.

بسیاری دیگر از یاران و دوستداران علی (علیه السلام) نیز به شهادت رسیده و تبعید شدند و کم کم کوفه در سرازیری استحاله افتاد و چهره دیگری به خود گرفت. زیاد بن ابیه اهرم فشار معاویه بر مردم کوفه بود. مادر او از جمله زنان بدنام جاهلیت بود که بر بام خانه خود پرچم بدکارگی زده بود. از این رو کسی نمی دانست که زیاد فرزند کیست به همین دلیل همواره او را یا به نام مادرش می خواندند و زیاد بن سمیة یا با عنوان مجهول «زیاد بن ابیه ؛ زیاد پسر پدرش!» خطابش می کردند. معاویه برای آبرو بخشیدن به او، وی را پسر ابوسفیان و برادر خود خواند!

روزی زیاد مشغول خطبه خواندن بود که مردی ساده دل از میان جمعیت برخاست و پرسید: «ای امیر! پدر شما کیست؟» زیاد به فرمانده سربازان مسلحی که در کنارش ایستاده بودند اشاره کرد و گفت: «این سرباز برایت توضیح خواهد داد!». فرمانده به همراه سربازانش مرد را به کناری کشیدند و گردن زدند.

او 9 سال بر کوفه فرمانروایی کرد و در این دوران چیزی جز ظلم، فساد و تباهی بر جای نگذاشت.

3. نعمان بن بشیر

او مردی بردبار و مسالمت جو بود و بیشتر به دنبال سازش و عافیت. همین مسئله نیز سبب برکناری او از سمتش گردید چرا که در قاموس بنی امیه، مسالمت جویی و تسامح با غیر اموی معنا نداشت. چه رسد به اینکه غیر اموی، علوی نیز باشد.

4. عبیدالله بن زیاد

الف. نسب عبیدالله

ابو حفص عبیدالله بن زیاد بن ابیه در سال 29 هجری به دنیا آمد. او نیز مانند پدرش به خاطر فسادزدگی پدر و مادر خویش نسب چندان معلومی ندارد! برخی او را منسوب به عبید ثقفی کرده اند.

برخی نیز زیاد را پسر ابوسفیان می دانند. اما در هر حال معاویه او را برادر خود معرفی کرد و گفت زیاد پسر ابوسفیان است. معاویه با این کار، زیاد را آلت دست خود نمود زیرا هر گاه که زیاد اعتراضی می نمود معاویه با پرخاش می گفت: «به خدا قسم اگر زیاد از من پیروی نکند او را به مادرش سمیه و پدرش عبید باز می گردانم».

این از مادربزرگ عبیدالله ؛ مادرش مرجانه شهرتی بلند آوازه تر از سمیه داشت. به گونه ای که هر گاه می خواستند عبیدالله را مسخره و یا به او توهین نمایند و یا او را خشمگین سازند وی را عبیدالله بن مرجانه! می خواندند. هم چنان که در زیارت عاشورا نیز به همین نام خوانده شده است.

ب. شخصیت عبیدالله

عبیدالله فردی بی فرهنگ بود و از هر دانشی جز نیرنگ، بی بهره بود. او حتی یک بیت شعر در خاطر نداشت. هنگامی که معاویه او را در این باره مسخره می کرد برای توجیه نادانی و بی خردی خود می گفت: «دوست ندارم کلام خدا (قرآن) و کلام شیطان (شعر) در قلبم یکجا جمع شود از این رو شعر حفظ نمی کنم!».

او در نزد همگان منفور و پلید بود. به گونه ای که وقتی دوست صمیمی اش عبدالله بن معقل در بستر مرگ افتاده بود و عبیدالله برای عیادتش رفته بود از او خواهش کرده بود که پس از مرگش بر او نماز نگزارد و حتی بر سر جنازه اش هم حاضر نشود.

ج. عملکرد عبیدالله

وی در سال 41 هجری به دلیل طرفداری از پدرش که سر به مخالفت با معاویه برداشته بود به زندان افتاد. ولی مدتی بعد آزاد شد و توانست در سال 53 هجری با چاپلوسی و التماس فراوان، حکم فرمانداری خراسان را از آن خود نماید. او در دو سالی که در خراسان حکومت کرد سعی نمود با نشان دادن بی رحمی در برخورد با دشمنان معاویه، اعتماد حاکمیت اموی را نسبت به خود جلب کند. از این روی سعی می کرد بیش از اندازه از خود لیاقت و شجاعت نشان می دهد.

وی به دلیل شعور پایین و نیز به دلیل لکنت زبانی که داشت گاه وسیله خنده و استهزاء اطرافیان می شد. نوشته اند در یکی از جنگ ها هنگامی که خواست به لشگریان خود فرمان حمله دهد، به جای اینکه بگوید:

«إِشْهَرُوا سُیُوفَکُمْ؛ شمشیرهای تان را بکشید»

گفت:

«إِفْتَحُوا سُیُوفَکُمْ؛ شمشیرهای تان را باز کنید». او وقتی به پشت سر نگریست دید سربازان مشغول باز کردن حمایل شمشیرها از کمر هستند.

ابن مفزع در هجو این خاطره از او سرود:

وَ یَوْمَ فَتَحْتَ سَیْفَکَ مِنْ بَعیدٍ

وَ أضَعْتَ وَ کُلُّ اَمْرِکَ لِلضَّیاعِ؛

«و به یاد آر روزی را که از دور] پیش از رسیدن دشمن] شمشیرت را گشودی و تباهی به بار آوردی، اگر چه همه کارهایت ضایع بود».

د. برخی از جنایات عبیدالله

عبیدالله در سال 55 هجری به فرمانداری بصره منصوب شد و در بصره کاخی به نام کاخ سفید ساخت اما مدت زیادی در آن نماندو در سال 61 هجری به حکم یزید به فرمانداری کوفه نایل شد. در پرونده سیاه عبیدالله جنایات بسیاری درج شده است که بزرگ ترین آن واقعه عاشورا و کشتن امام حسین (علیه السلام) است.

او هم چنین جنایات دیگری چون قتل مسلم بن عقیل (علیه السلام)، هانی بن عروة، قیس بن مسهر، میثم تمار، رشید هجری، عبدالله بن یقطر و قتل عام توابین کوفه و بسیاری دیگر از دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) مرتکب شد.

پی نوشت ها:

1. معجم البلدان، ج 4، ص 490.

2. همان.

3. معجم البلدان، ج 4، ص 492.

4. مبعوث الحسین، ص 62.

5. همان.

6. جمل من أنساب الاشراف، ج 5، ص 32 ـ 35.

7. عیون الاخبار، ج 1، ص 43.

8. الملل و النحل، ص 50 .

9. همان، ص 60.

10. مبعوث الحسین، ص 60.

11. مبعوث الحسین، ص 61.

12. مبعوث الحسین، ص 61.

13. مبعوث الحسین، ص 62.

14. مروج الذهب، ج 1، ص 729.

15. الأغانی، ج 17، ص 138.

16. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 358.

17. الوفی بالوفیات، ج 11، ص 321.

18. الاستیعاب، ج 1، ص 356.

19. العقد الفرید، ج 1، ص 60.

20. تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 22.

21. جمل من أنساب الاشراف، ج 2، ص 334.

22. مختصر تاریخ مدینة دمشق، ج 15، ص 312.

23. مختصر تاریخ مدینة دمشق، ج 15، ص 312.

24. العقد الفرید، ج 1، ص 60.

25. تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 148.

26. تاریخ مدینه دمشق، ج 15، ص 312.

27. همان، ص 313.

28. همان.

29. تاریخ الطبری، ج 5، ص 168.

30. همان، ص 295.

31. مبعوث الحسین، ص 133.

32. تاریخ الطبری، ج 5، ص 299.

33. نک: الارشاد، ج 2، ص 325 ؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 379 ؛ ج 5، ص 530 ؛ ج 6، ص 38.